



بهار بی‌زمستان
جلال جلالی‌زاده

۱۴



دکتر یونس‌ی نماد فرهنگ آیینی و فرهیختگی احسان هوشمند

۱۴



گفت‌وگو با محمدرضا طهماسب‌پور درباره نقش عکس در تاریخ پیام برازجانی

۱۵



سال پنجم ■ شماره ۱۰۹۴ ■ یکشنبه ۲ آبان ۱۳۸۹

مراسم ازدواج دو دوستدار طبیعت بر فراز بام ایران نرگس جودکی

۱۶



گفت‌وگو با دکتر ابراهیم یونس‌ی نویسنده و مترجم پیشکسوت ایرانی

گفت‌وگو و قلم را جایگزین دگرستیزی کنیم



–بانه شهری کوچک در نواحی مرزی ایران با عراق بوده و هست؛ برای آغاز بحث برایمان بگویید چگونه شد که از دل این شهر کوچک، ابراهیم یونس‌ی رشد کرد، بزرگ شد و به یکی از مفاخر بزرگ ترجمه و رمان و کتب تاریخی تحلیلی در حوزه کردستان تبدیل شد؟ از خانواده و محیط خانوادگی خود برایمان بگویید. خانواده من در طایفه‌ای قرار داشت که به اولاد یونس‌خان مشهور بودند. یونس‌خان که پدر پدر بزرگ من بود از بزرگان بانه بود تا حدی که حتی می‌گفتند اهل کرامت هم بود. در شهری مثل بانه آن روزگار، که شاید جمعیتی تنها به ۵۰ خانوار می‌رسید، ایجاد من جزء نخبگان این شهر به حساب می‌آمدند به نحوی که می‌توان گفت حاکمیت بانه یا خانواده من شکل گرفت. سلیمان‌خان پدر من هم دومین شهردار بانه بود و می‌توان گفت که پس از ورود نهادهای اداری به ایران، حاکمیت از نوع سنتی خود به شکل مدرنش درآمد و پدر من در همین چارچوب و در ادامه سلسله بانه پیشین به عنوان شهردار بانه انتخاب شد. از سوی دیگر من پس از تولد، دوساله بودم که مادرم از دنیا رفت و من در دامن مادر بزرگ رشد کردم و دوران دبستان را در مدرسه دولتی پهلوی بانه به پایان بردم. پس از آن و برای ادامه تحصیل، با توجه به اینکه بانه مدرسه متوسطه نداشت، من برای ادامه تحصیل به شهر سقز رفتم و آمد می‌کردم تا اینکه موفق شدم در سال ۱۳۲۰ سیکل اول متوسطه را به پایان ببرم. در سال ۲۲، دولت با سیاست نزدیک کردن عشایر به مرکز در بخشنامه‌ای از عشایر دعوت کرد تا اگر فرزندان واجد شرایطی دارند آنها را به دبیرستان نظام معرفی کنند. من از این فرصت استفاده کردم و با حمایتی که از جانب محمدرشیدخان که از بزرگان منطقه ایران و عراق بود از من به عمل آمد، خودم را به دبیرستان نظام تهران معرفی کرده و پس از دو سال موفق شدم دیپلم را از این دبیرستان اخذ کنم. به دنبال آن و پس از اینکه من دیپلم گرفتم، وارد دانشکده افسری شدم و سه سال بعد از آن یعنی در سال ۲۷ موفق شدم در درجه ستوان دومی از این دانشکده فارغ‌التحصیل شوم. این سال‌ها هم‌زمان بود با آشنایی من با اندیشه چپ و گرایش ابتدایی‌ام به آن. –از جریانی که منجر به از دست دادن یک پایتان شد، بگویید. این جریان با وجودی که بسیار تاسف‌برانگیز بود، ولی در آینده منجر به رقم خوردن سرنوشتی متفاوت برای شما و حتی نجات جان شما شد.

من پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده افسری، مامور خدمت در لشکر ۴ ارومیه شدم. روزی که در محوطه ایستاده بودم و فرمانده گردان و چند سرباز مشغول شلیک به یک قوطی کبریت بودند، یکی از گوله‌هایی که فرمانده گردان شلیک کرد، اشتباهاً یا عمداً به پای من اصابت کرد و من بر اثر همین گلوله متساقفه ای چپم را از دست دادم. پس از آن واقعه من برای معالجه به تهران منتقل شده و بعد از انجام مداخلات نهایی، در اداره ذخایر ارتش به فعالیت مشغول شدم.

–شما به عنوان یکی از افسران سازمان نظامی حزب توده ایران، به طور مخفیانه به همراه تعدادی از دوستان و همفکران تان، در ارتش مشغول به فعالیت بودید؛ این جریان پس از لو رفتن فعالیت‌هایش در ارتش، سرنوشتش به تمامی عوض شد و دوستان و همفکران تان هم اعدام شدند. چه شد که شما به سرنوشت سایرین دچار نشدید؟

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و لو رفتن سازمان نظامی حزب توده ایران، من به همراه جمع زیادی از افسران بازداشت شدیم و به دنبال حاکم‌ه جمعا ۱۲ نفر می‌شدیم همگی به اعدام محکوم شدیم و در حالی که هر ۱۱ دوست و همفکر من اعدام شدند، من در لحظات پایانی پیش از اعدام به دلیل اینکه یک پایم را هنگام خدمت از دست داده بودم، از عفو شاه برخوردار شدم و به حبس ابد محکوم شدم. پس از این واقعه من خیلی تنها شدم چرا که بهترین دوستانم را جلوی چشم‌ام از دست داده بودم. از همین رو تصمیم گرفتم در زندان زبان انگلیسی بخوانم و از طریق مکاتبه، در مدرسه هنر داستان‌نویسی ثبت نام کنم و در این مدرسه به تحصیل مشغول شوم. پس از دو سال موفق شدم مدرک داستان‌نویسی خود را از این مدرسه دریافت کنم و نخستین ترجمه‌ام را با نام روزهای بزرگ نوشته چارلز دیکنز که توسط سیاوش کسری‌ای در زندان به من معرفی شده بود ترجمه کنم. من فکر می‌کنم از آنجایی که در خانوادای فرهنگی بزرگ

می‌گشت؛ کردستان برای شما حاوی چه معنا و مفهومی است که تا این حد وقت صرف آن کرده و به آن عشق ورزیده‌اید؟

من بعد از دوره کوتاه استناداری و پس از بازنشستگی رسمی از دولت تصمیم گرفتم تمام وقتم را به دنیای تاریخی و تحلیلی‌ام باشد و چه کتاب‌های رمان‌هایم را هم از همین زمان و در کنار ترجمه‌ها بنویسم. صدراع‌سیدجوادی و صادقی‌وزیری به سندنجان رفتیم و این در حالی بود که درگیری‌های سندنجان که عمدتاً بین نیروهای چپ و مذهبی بود تازه شروع شده بود. بعد از انتخاب به این سمت و در حالی که هنوز چند ماهی از فعالیت‌به عنوان استاندار نمی‌گذشت، به گواه دوستان موفق شدم تا حدود زیادی جنجال‌های منطقه‌ای را آرام کنم و حتی در فضا رفاراندوم جمهوری اسلامی را نیز برگزار کرده و رای «آری» را از مردم منطقه اخذ کنم. همین طور من موفق شدم مقدمات مهم‌ترین انتخابات محلی با نام شوراهای اول را نیز در موفقیت در سندنجان فراهم کنم. در واقع من فکر می‌کنم موفقیت من در دوران کوتاه استانداری‌ام بیشتر به این برمی‌گشت که من زمینه گفت‌وگوی رهبران کرد با مسولان را فراهم کردم و با روشی مسالمت‌آمیز سعی در پایان دادن به خونریزی‌ها داشتم زیرا اساس باور من این بوده و هست که مردم علاقه‌ای به خشونت و کشته شدن ندارند و اگر برخی طالب آن هستند، نباید این را به حساب مردم منطقه گذاشت.

–بعد از دوران کوتاه استانداری تان به یکباره از تمامی فعالیت‌های علنی و رسمی سیاسی کناره گرفته و تالیفات و ترجمه‌های خود را پی گرفتید و این در حالی بود که موضوع اصلی تمام آثار تان همچنان به نوعی حول محور کردستان و کردها

می‌گشت؛ کردستان برای شما حاوی چه معنا و مفهومی است که تا این حد وقت صرف آن کرده و به آن عشق ورزیده‌اید؟
من بعد از دوره کوتاه استناداری و پس از بازنشستگی رسمی از دولت تصمیم گرفتم تمام وقتم را به دنیای تاریخی و تحلیلی‌ام باشد و چه کتاب‌های رمان‌هایم را هم از همین زمان و در کنار ترجمه‌ها بنویسم. صدراع‌سیدجوادی و صادقی‌وزیری به سندنجان رفتیم و این در حالی بود که درگیری‌های سندنجان که عمدتاً بین نیروهای چپ و مذهبی بود تازه شروع شده بود. بعد از انتخاب به این سمت و در حالی که هنوز چند ماهی از فعالیت‌به عنوان استاندار نمی‌گذشت، به گواه دوستان موفق شدم تا حدود زیادی جنجال‌های منطقه‌ای را آرام کنم و حتی در فضا رفاراندوم جمهوری اسلامی را نیز برگزار کرده و رای «آری» را از مردم منطقه اخذ کنم. همین طور من موفق شدم مقدمات مهم‌ترین انتخابات محلی با نام شوراهای اول را نیز در موفقیت در سندنجان فراهم کنم. در واقع من فکر می‌کنم موفقیت من در دوران کوتاه استانداری‌ام بیشتر به این برمی‌گشت که من زمینه گفت‌وگوی رهبران کرد با مسولان را فراهم کردم و با روشی مسالمت‌آمیز سعی در پایان دادن به خونریزی‌ها داشتم زیرا اساس باور من این بوده و هست که مردم علاقه‌ای به خشونت و کشته شدن ندارند و اگر برخی طالب آن هستند، نباید این را به حساب مردم منطقه گذاشت.

–بعد از دوران کوتاه استانداری تان به یکباره از تمامی فعالیت‌های علنی و رسمی سیاسی کناره گرفته و تالیفات و ترجمه‌های خود را پی گرفتید و این در حالی بود که موضوع اصلی تمام آثار تان همچنان به نوعی حول محور کردستان و کردها به کلیت خود و به جز آثار فاخری که تولید می‌شود، به

دست افراد ناتوان افتاده که بسیار سبک می‌نویسند و چیزی را به دانسته‌های خواننده اضافه نمی‌کنند، در حالی که به نظر من داستان باید طوری نوشته شود که خواننده فکر کند زندگی خودش را دارد می‌خواند. همچنین فکر می‌کنم نویسنده باید به زبان خاصی افراد توجه کند و آن را طوری وارد داستان کند که خواننده زبان شخصیت را به خوبی درک کند. از سوی دیگر فکر می‌کنم از وقتی رسانه‌ها و به ویژه تلویزیون تا این حد فعال شده‌اند، داستان به حاشیه رفته است. این موضوع به دو عامل برمی‌گردد؛ یکی اینکه خود رسانه‌ها توجهات را به خود جلب کرده‌اند تا حدی که توجه از داستان و شاید سایر جنبه‌های مطالبات دور شده باشد و دیگر اینکه از آنجایی که بخش زیادی از تلویزیون داستان‌محور است و متاسفانه معمولاً داستان‌های سطح پایین برای برنامه‌ها انتخاب می‌شوند، این امر هم خود مزیدی شده است بر علت کم‌توجهی‌ها به داستان و به ویژه داستان‌های فاخر. همچنین من بر این باورم که در بحث ترجمه هم باید مترجم خود را به جای نویسنده بگذارد و معانی را به تمامی منتقل کند زیرا اگر دایره مطالعه را کنار گذاشته یا آن را به حداقل ممکن رسانده‌اند.

– زندگی را چگونه می‌بینید؟ ما یلیم گفت‌وگو با جناب‌عالی را با دیدگاهتان درباره فلسفه زندگی به پایان ببریم.

زندگی برای من معناهای بسیار دارد ولی در یک عبارت می‌توانم بگویم من «زندگی را دوست دارم». یک جمله هم بگویم برای آنانی که فکر می‌کنند شاید در این روزگار خیلی چیزها را نشود مطرح کرد: «باید خیلی چیزها را گفت در حالی که شاید نتوان به سادگی آنها را گفت»...

•تیتیر گفت‌وگو برداشته‌ی آزاد از مقدمه کتاب‌های ابراهیم یونس‌ی است.

یکی از وظایف عمده روشنفکران و فرهیختگان جوامع این است که بخشی از وقت و انرژی خود را در راه توسعه علمی جامعه وقف کنند. این توسعه در علوم دقیقه و صنایع منجر به اختراعات و کشفیاتی می‌شود که ابتدا به نفع و فخر ملی منجر و در نهایت نیز به سسود بشریت تمام می‌شود و در حوزه علوم انسانی به تولید و انتقال فکر و دانش‌های نظری می‌انجامد که زمینه‌ساز تحولات و اصلاحات سترگ اجتماعی و علمی خواهد شد. با این رویکرد کار نویسندگان و مترجمان در هر جامعه واداشتن مردم به اندیشیدن درباره مسائل مهم آشکار و پنهان اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و سایر مباحثی است که با زندگی انسانی سر و کار دارند و همچنین آشنا ساختن مردمان سرزمین و هم‌زبان خود با این مسائل در سایر جوامع است. گرچه چند سالی است که انقلاب ارتباطات و توسعه فناوری مأمورهای و فراگیر شدن یک زبان ویژه این باور را پدید آورده است که نیاز به ترجمه به زبان‌های ملی و محلی روز به روز کمتر شده و ارزش این تلاش را در آینده به پرسش می‌گیرند اما کوشش‌های بین‌المللی برای حفظ زبان‌ها و گویش‌ها که در شمار میراث‌های فرهنگی بشری قلمداد شده‌اند، نیاز به ترویج و تداوم آنها را یادآوری کرده و از این‌رو اهمیت کار ترجمه را نمایان می‌سازند. با این پیش‌فرض می‌توان با نقش نویسندگان و مترجمان در توسعه علمی، اجتماعی و فرهنگی جوامع بیشتر آشنا شد. در این میان نیز می‌توان به جایگاه برجسته کسانی که بخش بزرگی از زندگی خود را به این مهم پرداخته و به مقام استادی رسیده‌اند، پی برد و آن را بهتر پاس داشت؛ کسانی که به ترجمه متون نه به عنوان وسیله‌ای برای امرار معاش بلکه با هدف بالا بردن شناخت ملت‌ها و فرهنگ‌ها از یکدیگر اهتمام کرده‌اند. اینان سردمداران عرصه روابط فرهنگی در جهان‌اند. آنهایی که سال‌هاست به مطالعه متون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عادت دارند بدون تردید با نقش ارزشمند و پایدار دکتر ابراهیم یونس‌ی آشنا هستند. حدیث زندگی ایشان داستان یک مترجم نویسنده پرتلاش و مقاوم است که بر همه ناملایمات موجود در این راه چیره شده و راهش را به سوی تکامل و رضایت از ایفای نقشش ادامه می‌دهد؛ نویسنده‌ای که پیشتر به عنوان بازیگر، عرصه‌های سیاسی و اقتصادی را نیز پیموده است. گاهی به آثار ماندگار او حکایت از توجه گسترده به همه عناصر دخیل در زندگی مدنی در همه جوامع بشری دارد. در عین حال می‌توان دغدغه‌های او را نیز به روشنی دریافت. به ویژه وقتی که خود دست به قلم می‌برد که نه‌تنها اندیشه‌های دیگران، بلکه دآوری‌های خود را نمایان سازد. در مشی او احترام به حقوق انسانی، سیاسی و فرهنگی در زیباترین جلوه‌های خود نمودار است. به سادگی می‌توان انتقاد وی را از تبعیض‌های سیاسی و اقتصادی و نگرانی او را در از میان رفتن حامل‌های سنتی فرهنگ که پاسداران تاریخی ارزش‌های فرهنگی هستند، دریافت کرد. احترام وی به تنوع فرهنگی، برجسته و ستایش‌برانگیز است. در حالی که او را به سبب توجهش به ادبیات ملل مختلف می‌توان چهره‌ای جهانی به شمار آورد. توجهش به تاریخ و فرهنگ و سامان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زادگاهش ستودنی است و ما این هر دو ویژگی مهم را در شخصیتی می‌بینیم که از فراست و آزادی‌گری برخوردار است. این دو وجه را می‌توان از گفت‌وگوهای بی‌پرده او نیز که انتشار یافته‌اند، دریافت. او روشنفکری است که ضمن نگاه به ارزش‌های فرهنگی بومی، مخاطبانش را نیز با توسعه فکری و اجتماعی در سطحی کلان آشنا می‌سازد. در کارنامه دکتر یونس‌ی چند حوزه مورد توجه بوده‌اند. همان گونه که خود نیز گفته است قصدش از ترجمه و نوشتن کسب مال نبوده است و آن را کالایی اقتصادی نمی‌پندارد. او مخاطبانش را می‌شناسد و حسب مورد و موضوع آنها را انتخاب می‌کند تا موجبات تعامل آنان را با آرای خود و دیگران فراهم آورد.

یکی از خدمات ارزشمند او توسعه ادبیات در مورد کردها و مسائل کردستان از طریق ترجمه و انتشار آرای نویسندگان غیرایرانی بوده است؛ خدمتی که می‌تواند غیر کردها را با گذشته و حال آنها آشنا کرده و دآوری دیگران را نیز در مورد کردها به آنان بنمایاند تا زمینه‌هایی برای تامل و تعامل فراهم آورد.

• دبیر جامعه کردهای مقیم مرکز

• علیرضا رئیس‌دانی*

تراشه‌های تبر

درباره ابراهیم یونس‌ی



در بررسی مقوله رمان فارسی و بحث پیرامون مسائل آن، بی‌هیچ تردیدی نام «ابراهیم یونس‌ی» را نمی‌توان از نظر دور داشت. گو اینکه او با ترجمه بیش از ۳۱ عنوان رمان کلاسیک و معاصر، یکی از اثرگذارترین مترجمان ایرانی در چهار دهه گذشته بوده است. و در فهرست بزرگ ترجمه‌های او جدای از آثار چارلز دیکنز (۱۸۷۰-۱۸۱۲) یکی از چهره‌های شاخص ادبیات انگلیسی در دوران ویکتوریا، به ترجمه‌هایی از آثار جرج الیوت (۱۸۸۰-۱۸۱۹) و اثر معروف او «آسیاب کنار فلوس» برمی‌خوریم و همچنین آثار شاخصی از تامس هاردی (۱۸۲۸-۱۸۴۰) از جمله تام جوز، به دور از مردم شوریده، جود گتمام و بازگشت بومی از این زمره‌اند.

نکته قابل اشاره در آثار چارلز دیکنز و دیگر نویسندگان هم‌عصر او این است که اکثر رمان‌های آن دوره، نخست به‌عنوان باورفی در نشریات چاپ می‌شدند و بعد به‌صورت کتاب عرضه می‌شدند. همین نکته سبب شده در این قبیل آثار، تکنیک‌های نگارشی باورفی نمودی ویژه داشته باشد. و از آنجا که یونس‌ی، زبان انگلیسی را در زندان فرا گرفته، به دلیل نوع زندگی و فعالیت‌های سیاسی‌اش، زبان ویژه این قبیل آثار را می‌شناسد و از آنجا که بسن «گورکی» در دانشکده زندگی و اجتماع زبان و ادبیات را از بن جان آموخته، شیوه نگارش و نثر ویژه او نیز به واقع نثری پدر و مادردار و اصیل می‌نماید. و در مقایسه با یونس‌ی می‌توان بزرگ‌نوی دیگری از جمله زندانیان به‌آذین و محمد قاضی را هم‌سنگ او دانست. ابراهیم یونس‌ی پس از آن به عرصه پنهان در شهر مرزی بانه، در ۱۲ خرداد ۱۳۰۵ خورشیدی، به دلیل فضای سیاسی دوران نوجوانی و جوانی‌اش و مسائل سیاسی کشور و نیز اوضاع خاص کردستان، از همان ابتدا با فعالیت احزاب چپ آشنا شد و پس از وقوع مسائل سیاسی در دوران نهضت ملی، به جرم فعالیت و عضویت در سازمان نظامی حزب توده، در کنار افسرانی دیگر همچون علی محمد افغانی خالق «شور آهوخاتم» و «شادکامان دره قرو» محاکمه و محکوم شد. حکم صادره محکومیت به اعدام بود، لکن سرانجام رای صادره با یک درجه تخفیف به حبس ابد تبدیل شد و یونس‌ی زندان را خانگی ابدی برای خود یافت. پس تصمیم گرفت از لحظه‌لحظه زندان بهره گیرد و از این روی همت خود را وقف فراگیری زبان انگلیسی کرد.

از دوستان حزبی او سیاوش کسری‌ای شاعر نام‌آور که برادرش ایرج نیز در شمار افسران حزب دستگیر و زندانی شده بود، هر هفته به رفقای زندانی سر می‌زد و هم اخبار بیرون را برای آنان می‌آورد و هم تا حد امکان نشریات و کتاب‌های مورد نیاز زندانیان را به زبان‌های مختلف تلنم می‌کرد. چنین شد که گفت‌وگوها و مشورت‌ها «یونس‌ی» و «شادکامان مصروف داشتن همتی برای اقدام به ترجمه، در انتخاب آثار نیز دقتی درخور داشته باشد. ادامه در صفحه ۱۴